

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبيه دوم اقل و اكثر ارتباطی

«الثاني، أنه لا يخفى أن الأصل فيما إذا شك في جزئية شيء أو شرطيته في حال نسيانه عقلاً و نقلاً ما ذُكر في الشك في أصل الجزئية أو الشرطية».

این تنبیه دوم، در مورد اجزاء و شرائطی است که اصل جزئیت یا شرطیتش برای ما مسلم است منتهی شخص در حال عمل نسیاناً او را ترک کرده. می‌خواهیم ببینیم که در مواردی که در حال نسیان یک جزئی یا شرطی ترک می‌شود آیا نسیان رافع جزئیت و شرطیت است یا رافع جزئیت و شرطیت نیست.

بحث در چنین موردی هست و محل بحث در جایی است که آن دلیلی که می‌آید جزئیة الجزء را یا شرطية الشرط را بیان می‌کند آن دلیل اطلاق نداشته باشد. اما اگر دلیلی که می‌گوید رکوع جزء است چه شما یادتان باشد چه یادتان نباشد چه ذاکر باشید چه ناسی. در چنین موردی که دلیل اطلاق دارد این از محل بحث خارج است.

محل بحث ما در جایی است که دلیلی که بالإطلاق جزئیت جزء را معتبر بداند، ما نداشته باشیم. ما فی الجملة از یک دلیل استفاده می‌کنیم که سوره جزئیت دارد برای نماز، اما شک داریم آیا جزئیتش اختصاص به ذاکر دارد یعنی آنی که یادش هست در حال نماز یا آن کسی که ناسی است برای آن هم جزئیت دارد. اگر گفتیم جزئیتش اختصاص به ذاکر دارد نتیجه این می‌شود آن کسی که ناسی است و یادش رفته او دیگر نمازش را لازم نیست اعاده بکند.

کسی که سوره را در نماز نسیاناً ترک بکند لازم نیست اعاده بکند. اما اگر گفتیم نسیان رافع از برای جزئیت نیست. کسی هم که ناسی است آن جزء عنوان جزئیت را برای او دارد کسی که سوره را یادش رفته و نیاورده این باید نمازش را اعاده بکند. حالا در این تنبیه، مرحوم آخوند در همین زمینه بحث می‌کند یعنی در این مورد ما حالائی که شک داریم که در حال نسیان آیا سوره جزئیت دارد یا نه. سوره‌ای را که فراموش کرده شخصی در نماز بیاورد می‌خواهیم ببینیم آیا جزئیت دارد یا نه، یا اینکه نسیان خودش رافع است برای جزئیت است.

مرحوم آخوند تقریباً در دو جهت یا به تعبیری در سه جهت برای این تنبیه بحث می‌کند. آن دو جهت مهمش یکی در مقتضای اصل عملی است دوم در مقتضای دلیل اجتهادی است.

در مقتضای اصل عملی می‌فرمایند همان اصلی که ما در مطالب گذشته در اصل جزئیت الجزء اگر شک می‌کردیم آنجا می‌گفتیم اصل برائت شرعیه عن الجزئیه است اصل برائت شرعیه از جزئیه است اما از نظر عقلی حکم می‌کردیم به لزوم احتیاط، همان

مطلب بما هو هو و به عینه جریان دارد. اینجائی که ما شک می‌کنیم که آیا سوره در حال نسیان جزئیت دارد یا جزئیت ندارد اصل این است که بعنوان برائت شرعیه می‌گوییم این سوره در حالت نسیان جزئیت ندارد. اما از آن طرف احتیاط عقلی در اینجا وجود دارد مثل همان جائی که ما در بحث سابق قائل شدیم به اینکه احتیاط عقلی هست. این جهت اول بحث که در مقتضای اصل عملی است.

جهت دوم در دلیل اجتهادی است. آیا شارع می‌تواند با یک دلیل اجتهادی اینچنین بفرماید که در آنجائی که کسی نسبت به یک جزئی نسیان برای او عارض می‌شود مثلاً جزء جزئیت ندارد. یا اینکه دلیل اجتهادی در این مقام راه ندارد. اینجا تعریضی دارند به مرحوم شیخ انصاری.

مرحوم شیخ در کتاب رسائل فرموده اصلاً تقسیم مکلف به مکلف ذاکر و مکلف ناسی این درست نیست. شارع نمی‌تواند بگوید به طرف ناسی خطاب را متوجه بکند چرا؟ چون انقلاب به وجود می‌آید اگر یک خطابی را بخواهد متوجه کند به ناسی، این لازمه‌اش این است که این ناسی یسیر ذاکر. به ناسی بخواهد خطاب کند خطاب یعنی بعث و زجر.

بعث و زجر یعنی تحریک به اینکه مکلف و مخاطب مأمور به را یا منهی عنه را امتثال کند صرف متوجه شدن خطاب به سوی ناسی شارع بگوید ایها الناسی، این معنایش این است که ناسی دیگر ناسی نباشد. معنایش این است که ناسی انقلاب پیدا بکند به ذاکر. لذا این تقسیم را اصلاً مرحوم شیخ که مکلف را تقسیم کنیم به ذاکر و ناسی این را نپذیرفتند. مرحوم آخوند در اینجا دو جواب از مرحوم شیخ می‌دهند. یعنی یک جوابمان تا دو راه دارد. می‌فرمایند ما راه داریم بر اینکه شارع بتواند ناسی را مورد خطاب قرار بدهد به دو راه به دو وجه.

یک وجهش این است که شارع به صورت دو دلیل مطلب را بیان کند. یک دلیل را خطابش را به صورت عام بیاورد یعنی نه بگوید ایها الذاکر، نه بگوید ایها الناسی، یک خطاب عامی بیاورد بگوید ایها المسلم، یا ایها المكلف. یک خطاب عامی بیاورد آن وقت در این خطاب عامش بیاید واجب را بیان بکند. این در یک دلیل است. آن وقت در این دلیل اول متعلق خطاب خالی از آن جزء منسی باشد. یعنی سوره که مثلاً جزء منسی است شارع بیاید بفرماید «ایها المكلف» این نه جزء نماز بر تو واجب است این مگر اشکالی دارد؟ اینجا دیگر نمی‌گوید که ایها الناسی، که شما شیخ ما بگویید که تا گفت ایها الناسی، می‌شود ذاکر، انقلاب پیدا می‌کند به ذاکر. شارع می‌گوید ایها المكلف، این نه جزء واجب است.

در دلیل دیگر می‌گوید سوره دخالت دارد و جزئیت دارد برای کسی که عنوان ذاکر را دارد این چه اشکالی دارد و این چه تالی فاسدی دارد؟ این یک راهی که در اینجا بیان می‌کند. راه دوم این است که می‌فرمایند شارع بیاید ناسی را خطاب بکند به مادای جزء منسی، به یک خطاب عام یا خطاب خاص.

خطاب عام این است که بجای اینکه او بگوید ناسی، چون ناسی یعنی ناس الجزء، ناسی این جزء، آنی که مشکله برای شیخ درست کرده و شیخ توهم انقلاب را فرمودند همین عنوان است آخوند می‌فرماید لازم نیست که شارع اینطور بگوید شارع بگوید که مثلاً، یا ایها القلیل الحافظه، ای کسی که حافظه‌ات کم است بر تو این نه جزء واجب است نیاید بگوید که ای کسی که ناسی این جزء واجب هستی که تا بشود انقلاب و بشود ذاکر. بگوید ای کسی که قلیل الحافظه هستی بر تو این نه جزء واجب است.

یا یک عنوان خاصش را بگوید عنوان خاص مثلاً اسمش را بگوید یا زید، یا بکر، یا عمر، یا ای کسی که عمامه تو سفید است یا ای کسی که عمامه تو سیاه هست. خلاصه مرحوم آخوند در این دو راه می‌فرماید ما می‌توانیم بگوییم شارع یک عنوان دیگری خطاب کند. لازم نیست که حتماً وقتی می‌خواهد شارع به ناسی بگوید برای تو ناسی لصورة نه جزء واجب است، شارع بگوید «ایها الناسی للجزء العاشر»، بگوییم تا گفت ایها الناسی للجزء العاشر، او می‌شود ذاکر. او دیگر ناسی نیست. پس او هم می‌شود

برایش واجب و انقلاب بوجود می‌آید. نه شارع می‌گوید: ایها القلیل بحافظه، یا زید مثلاً، نه جزء بر تو واجب است یا در راه اول می‌گفت: یا مکلف، ایها المكلف، یک عناوینی که دیگر مستلزم این عنوان انقلاب نباشد.

خلاصه تنبیه دوم

پس خلاصه این مطلب در این جهت دوم و تنبیه دوم این شد شارع می‌تواند با دلیل اجتهادی رفع جزئیت یک جزء واجب بکند همانطوری که ما با حدیث رفع با برائت شرعی با اصل عملی جزئیت جزء منسی را رفع کردیم، شارع با دلیل اجتهادی هم می‌تواند جزئیت جزء منسی را رفع کند و هیچ مستلزم انقلاب نیست. این خلاصه تنبیه دوم است تا تنبیه سوم.

تطبیق عبارت

«الثاني، أنه لا يخفي، أن الأصل فيما إذا شك في جزئية شيء أو شرطية»، اگر شک کنیم در جزئیت یا شرطیت. ببیند ما در مباحث گذشته شک داشتیم در اصل جزء. نمی‌دانستیم سوره جزء نماز است یا جزء نماز نیست اما اینجا می‌دانیم جزء نماز است اما دائره را نمی‌دانیم دائره جزئیت یا به تعبیر بزرگان دائره مجعول برای ما مشخص نیست. یعنی نمی‌دانیم که خداوند سوره را جزء نماز قرار داد یعنی مطلقاً قرار داد یعنی چه انسان ذاکر للجزء باشد چه ناسی، یا فقط فی حال ذکر، این را جزء قرار داده دیگر در حال نسیان «السورة ليست بجزء»، دیگر جزئیت ندارد. شک بکنیم در جزئیت شیئی یا شرطیت شیء در حال نسیان آن شیء «أن الأصل عقلاً و نقلاً»، عقلاً و نقلاً مربوط به اصل است.

اصل عقلی و نقلی، ما ذکر، خبر آن آن است. «ما ذكر في الشك في أصل الجزئية أو الشرطية»، آنی که در اصل جزئیت یا شرطیت ذکر شد. در آنجائی که ما شک می‌کردیم سوره جزء است آخوند فرمود احتیاط عقلی و برائت شرعی. اینجا هم همینطور است. «فلولا مثل حديث رفع مطلقاً»، مطلقاً یعنی چه در باب نماز چه در غیر نماز. یا حدیث لا تعاد که لا تعاد اختصاص به باب نماز دارد آخوند می‌فرماید اگر ما اینها را نداشتیم، «لحكم عقلاً بلزوم إعادة ما أخل بجزئه أو شرطه نسياناً»، ما باید بیاوریم آنی که اخلال به جزء و شرط شده نسیاناً. یعنی کسی که نماز خواند سوره را یادش رفته بیاورد. عقل می‌گوید این نماز را باید دوباره اعاده کنی باید دوباره نماز با سوره بیاوری.

«كما هو الحال»، هو یعنی این لزوم اعاده «حالة فيما ثبت شرعاً جزئته أو شرطيته مطلقاً»، اگر ما شرعاً فهمیدیم یک شیئی جزئیت دارد مطلقاً، یعنی چه فی حال ذکر چه در حال نسیان، در هر دو حال شرطیت دارد. نساء مثل آنچه که در حدیث لا تعاد آمده. «لا تعاد الصلاة إلا في خمس» در آن پنج تائی که می‌گوید باید اعاده بشود آن پنج تا، دلیل نص ما مطلق است. یعنی آن پنج چیزی که روایت می‌گوید باید اعاده بشود چه انسان جهلاً چه نسیاناً به هر طریقی اگر اخلاصی به یکی از آنها ورزیده بشود انسان باید نمازش را اعاده بکند. «أو اجماعاً»، مثل تکبيرة الاحرام. تکبيرة الاحرام را انسان جهلاً بیاورد یا نسیاناً بیاورد به هر نحوی که به تکبيرة الاحرام اخلال ورزیده بشود انسان باید نمازش را اعاده بکند.

«ثم لا يذهب عليه»، مطلب دوم. تا اینجا در مطلب اول در مفاد اصل عملی بود که اصل عملی اسم دیگرش دلیل فقهی است.

حالا می‌خواهیم ببینیم آیا شارع با دلیل اجتهادی هم می‌تواند این کار را بکند می‌تواند بگوید «ایها الناسي بالسورة»، نمازت دیگر نیاز به اعاده ندارد. نماز تو دیگر صحیحه. بین شیخ و آخوند اختلاف است.

«لا يذهب عليك أنه كما يمكن رفع الجزئية أو الشرطية في هذه الحال بمثل حديث الرفع»، همانطور که جزئیت و شرطیت، در حال نسیان با مثل حدیث رفع برطرف می‌شود، «كذلك يمكن تخصيصهما بهذا الحال»، ما می‌توانیم تخصیص بدهیم. در بعضی

از نسخه‌ها دارد تخصیصها، آن درست نیست و هما یعنی تخصیص جزئیت و شرطیت به این حال نسیان است. این بهذا الحال را بعضی‌ها به حال ذکر معنا گرفتند به حال ذکر نداریم. به حال نسیان منتهی تخصیص بحال نسیان یعنی رفعش اختصاص به حال نسیان دارد. «تخصیصهما» یعنی تخصیص جزئیت یا شرطیت به اعتبار رفعش. به این حال نسیان «بحسب الأدله الاجتهادیه»، خب می‌گوییم جناب آخوند به حسب ادله اجتهادی چجوری شارع برای ما بیان بکند؟

ببیند خوب مسئله را ابعادش و اطرافش را تصویر کنید، شارعی که اول سوره را جزء نماز قرار داده، فرض این است، فرموده مثل رکوع و سجده و اینها یک جزء نماز هم سوره است حالا بعد از این دلیل، شارع چگونه می‌تواند اختصاص بدهد جزئیت این جزء را به کسی که ذاکر است؟ و چگونه می‌تواند به ناسی خطاب بکند بگوید ایها الناسی لسوره، نمازت نیاز به اعاده ندارد یعنی این سوره برای تو جزئیت ندارد.

آخوند دو تا راه برای خطاب بیان می‌کند.

راه اول: «كما اذا وجّه الخطاب»، شارع خطاب را متوجه کند «علي نحوِ يعمّ الذاکر والناسی»، یعنی نه کلمه ذاکر بیاورد نه کلمه ناسی بیاورد بگوید «ایها المكلف، بالخالی أمّا شکّ فی دخله مطلقاً»، یعنی اول بیاید آن ما ادل منسی را بعنوان واجب بیان بکند. بگوید اجزاء واجب نماز، این نه‌تاست مطلقاً یعنی حتی در حق ناسی. بعد در دلیل دیگر «وقد دلّ دلیل آخر علی دخله»، یعنی دخل این جزء منسی در حق ذاکر. دلیل دیگر او در حق ذاکر دخالت دارد. این یک راه.

راه دوم: «أو وجّه إلی الناسی یا وجّه خطابه»، خطابي متوجه ناسی شود، «یخصّه»، ببینید خطاب اول یعمّ بود. یعمّ الذاکر و الناسی.

اما این خطاب یخصّ ناسی را «بوجوب الخالی»، بیاید بگوید که اینی که این نمازی که خالی از سوره است واجب است منتهی بعنوان عام یعنی نگوید ایها الناسی. به یک عنوان عام بگوید عنوان عام یعنی عنوانی که این عام در اینجا یعنی نه اینکه شامل ذاکر و ناسی باشد چون این برمی‌گردد به راه اول. عنوان عام یعنی عامی که ذاکر را شامل نمی‌شود اما ناسی را شامل می‌شود منتهی عمومیتش این است که از عنوان نسیان یک مقدار مفهومش وسیع‌تر است. مثلاً می‌گوید که «أیّها القلیل الحافظه»، حالا مثالی که در شروح هم آوردند. اینها واقع هم نشده البته. می‌خواهیم بگوییم که راه وجود دارد می‌توانست شارع بیان کند.

«أیّها القلیل الحافظه»، قلیل الحافظه یک عنوانی است که ذاکر را شامل نمی‌شود عنوان مختص به ناسی هم نیست. عمومیت دارد آنوقت با همین بیان می‌تواند بگوید ایها القلیل الحافظه، آنی که بر تو واجب است این نه جزء است. یا بعنوان آخر عام او خاص. خاص یعنی این آدم ناسی معین، چون ناسی یک نوع کسی است ناسی سوره است. یک کسی است ناسی ذکر رکوع است. یک کسی است ناسی قرائت است. حمد است مثلاً. خب اینها هر کدامشان ناسی‌های معینی هستند. آن وقت هر کدام یک عنوان خاصی دارند. آن کسی که ناسی سوره است اسمش زید است. خب شارع بجای اینکه بگوید ایها الناسی للسوره، می‌گوید یا زید. عنوان خاصش را می‌گوید.

یا به تعبیر عنایة الاصول شارع می‌تواند بگوید ای کسی که مثلاً قبای تو زرد رنگ است، لا بعنوان الناسی، این در مقابل هر دو است. یعنی از اول نباید بگوید ایها الناسی که شیخ بگوید ناسی را نمی‌شود مورد خطاب قرار داد.

«کی یلزم استحالة إيجاب ذلک»، لازم بیاید استحاله ایجاب ذلک، «ذلک»؛ یعنی آن وجوب خالی از منسی، واجب شود بر ناسی به این عنوان ناسی. آنهایی که می‌گویند استحاله لازم می‌آید دلیلشان چیست؟ مثل شیخ انصاری. «لخروجه عنه». چون ناسی خارج می‌شود از این عنوان ناسی «بتوجیه الخطاب إلیه»، تا خطاب متوجه او شد، دیگر از عنوان ناسی خارج می‌شود لا محال

که این دلیل شیخ است.

«كما توهم لذلك»، متوهم شیخ است، لذلك، یعنی بسبب خروج از عنوان ناسی، «توهم استحالة تخصيص الجزئية او الشرطية بحال الذكر»، استحالة تخصيص جزئیت یا شرطیت بعضی ها توهم کردند که این تخصیصش استحاله دارد «و ايجاب العمل الخالي عن المنسي علي الناسي»، عملی که خالی از منسی باشد این را می‌خواهیم بگوییم بر ناسی واجب است. شیخ اصلاً این را محال می‌داند که شارع یک جزئی دارد به نام سوره و واجب است نمی‌تواند که بعد از این بیاید خالی از منسی را یعنی بقیه الاجزاء را واجب بکند و اگر نتوانست واجب بکند ناسی که فقط بقیه الاجزاء را آورده این بقیه الاجزاء فعلش فعل صحیحی نیست. که این ايجاب العمل الخالي اشاره به همان مطلب سوم دارد.

و مطلب سوم این است که آیا ناسی که آن جزء منسی را نمی‌آورد بقیه الاجزاء را می‌آورد عملش صحیح است یا صحیح نیست. شیخ فرموده صحیح نیست باید دوباره اعاده بکند چون شارع نمی‌تواند به او بگوید فقط بر تو بقیه الاجزاء واجب است. چون انقلاب لازم می‌آید. آخوند می‌فرماید انقلاب لازم نمی‌آید بقیه الاجزاء را اگر آورد صحیح است. «فلا تغفل»، یعنی غافل نشو از اینکه همانطوری که با اصل عملی ما می‌توانیم این اجزاء منسیه جزئیتش در حال نسیان را رفع کنیم با دلیل اجتهادی هم ما می‌توانیم این کار را انجام بدهیم. خلافاً لشیخ بزرگوار انصاری.

سؤال...؟

پاسخ استاد محترم: بله. گفتیم در دلیل دیگر می‌آید به ذاکر می‌گوید یک جزء دیگر بر تو واجب است. ناسی هم همان نه جزء برایش واجب است. مثل این است که من در اینجا بگویم که بر آقایانی که اینجا هستند مطالعه این کتاب لازم است بعد همه آقایان که رفتند بگوییم که بر شخص شما دو جلد مطالعه‌اش لازم است. بالاخره این درست می‌شود آنی که بر آقایان واجب شد همان مطالعه یک جلد است. آخوند هم همین را می‌گوید. بر ناسی می‌خواهیم یک کاری کنیم که شارع از اول بگوید بر تو نه جزء واجب است. ممکن است یک زمان دیگری ناسی باشد. ناسی و ذکر که مثل علم و جهل نیست که اگر علم بیاید همیشه جهل از بین برود، امروز ذاکر است فردا ناسی است پس فردا ذاکر است پس آن فردا ناسی. نسیان قابل چیز است مثل جهل و علم نیست که انسان اگر علم پیدا کرد که شارع نماز را واجب کرده این علم که دیگر از بین نمی‌رود اما نسیان فرق دارد. یک روز انسان ذاکر است یک روز انسان ذاکر نیست. نسیان عارض است. ببینید یادش رفته، نمی‌شود به او بگوید که سوره را بیاور. چون می‌شود ذاکر.

تنبيه سوم اقل و اکثر ارتباطی

تنبيه سومي که در اینجا بیان می‌کنند بحث پیرامون زیاده عمدیه و زیاده سهویه است.

اگر انسان یک جزئی را در نماز یا در عمل مرکبش (اینها چون همه در بحث اقل و اکثر و اجزاء است) زیاد کند عمداً یا زیاد بکند سهواً. اینجا می‌خواهیم ببینیم حکم چیست؟

باز مرحوم آخوند می‌فرماید که محل بحث آنجائی است که آن جزء که ما داریم می‌آوریم نسبت به زیاده لا بشرط باشد. اما اگر رکوع که جزئی است که به شرط لا است. یعنی رکوع تنهائی جزئیت دارد. اگر شد دوتا دیگر لیس بجزء. سجده به شرط شيء است. یعنی یک دانه کافی نیست دوتا لازم است. این را از محل بحث ما خارج است. آنی که در محل بحث داخل است این است که یک جزئی را اگر در نماز زیاد کنیم که نسبت به زیاده لا بشرط است مثل سوره، حالا یک کسی مثلاً بیاید سوره را دوتا بخواند، حالا کاری به فتوا و اینها نداریم.

بحث علمی‌اش را مطرح می‌کنیم می‌خواهیم ببینیم آیا اضافه کردن این اجزاء که نسبت به زیاده لا بشرط است عمداً یا سهواً این مبطلیت دارد یا اینکه مبطلیت ندارد؟

مرحوم شیخ در کتاب رسائل برای زیاده عمدیه سه صورت آمده بیان کرده اما مرحوم آخوند از آن سه صورتی که شیخ آمده بیان کرده فقط یک صورت را به آن اشاره کرده‌اند:

آن یک صورت چیست؟ اگر شخص زیاده را به عنوان یک جزء مستقل بیاورد حالا یا جهلاً یعنی خیال می‌کرده شارع می‌گفته دو تا سوره در نماز واجب است یا تشریعاً. شارع نگفته، اما این می‌گوید من می‌خواهم تشریع بکنم و به جای یک سوره دو تا سوره در نماز بیاورم.

این محل بحث است که مرحوم آخوند هم در اینجا فقط همین صورت اول را آورده. آخوند می‌فرماید که اینجا شک داریم در اینکه آیا عدم این زیاده شرطیت دارد یا نه، آیا این عدم سوره دوم، یا زیاده شرطیت دارد یا نه، اصل این است که شرطیت ندارد.

آنوقت از نظر قصد امتثال در آنجائی که مرکب ما عبادت باشد دو صورت می‌کنند که آن را عرض می‌کنیم.

تطبیق عبارت

«أنه ظهر ممّا من»، حال زیاده یک جزء اگر شک شود در اعتبار عدم این زیاده. شک داریم در اعتبار در شرطیت، آیا عدم این زیاده شرطیت دارد یا شرطیت ندارد حال زیاده جزء اذا شک در «اعتبار عدم زیاده شرطاً أو شرطاً في الواجب». «مع عدم اعتباره في جزئیه»، این مع همانی است که گفتیم محل نزاع در جائی است که نسبت به آن جزء باید لا بشرط باشد.

«مع عدم اعتباره» یعنی اعتبار عدم زیاده، عدم اعتبار زیاده در جزئیت جزء، یعنی در این رکوع که الان جزء است ما یقین داریم که معتبر است عدم زیاده. این از محل بحث خارج است.

«مع عدم اعتبار عدم زیاده» می‌گوییم چرا این حرف را می‌زنید. می‌فرماید آنجائی که یکی رکوع را دوتا می‌آورد این اصلاً دیگر زیاده نیست این اصلاً نقیصه است. یعنی مثل این است که اصلاً رکوع را نیاورده.

والّا یعنی در جائی که معتبر باشد عدم زیاده اگر کسی بیاید زیاده بیاورد «لم یکن من زیاده الجزء بل من نقصانه»، بلکه این می‌شود نقصان، این مثل این است که اصلاً رکوع نیاورده. «وذلك»، این ذلک بیان ظهر است. ذلک، چرا شما می‌گویید اینجا که الان کسی سوره را آورده، که از یاد نسبت به سوره لا بشرط است. شک داریم در شرطیت عدم این زیاده و عدم شرطیت، اندراج پیدا می‌کند در شک در دخل شیئی در فعل ما جزئاً أو شرطاً.

«فیصحّ لو عطا به مع الزیاده»، لذا اگر زیاده را عمداً آورد، سوره را دوتا آورد حالا یا تشریعاً می‌داند شارع یک سوره را واجب کرده اما این تشریع می‌کند. یا جهلاً نمی‌داند فکر می‌کند شارع سوره را دوتا سوره را واجب کرده آن وقت جهلش هم دو جور است. جهل قصوری و جهل تقصیری.

این در زیاده عمدیه یا در زیاده سهویه اصلاً سهواً وقتی که نمازش تمام شد فهمید که به جای یک سوره دو تا سوره خوانده. اینجا عملش صحیح است «و ان استقلّ عقل لولا النقل»، خب همان حکم احتیاط عقلی که قبلاً گفتیم عقل می‌گوید باید دوباره

حالا فقط می‌فرمایند بله، آنجائی که مرکب ما یک امر غیر عبادی باشد فرض کنید در باب نجاست باید دوبار بشوید سه بار شست عمداً، چهار بار شست. هیچ اشکالی ندارد. یا مثالهای دیگری که واجب توسلی ما داریم آنجا اگر زیاده بیاورد چه عمداً چه سهواً چه تشریفاً چه جعلاً هیچ اشکالی ندارد.

اما اگر مرکب ما یک امر عبادی باشد، امر عبادی نیاز به قصد امتثال دارد. آخوند می‌فرماید اینجا دو جور می‌تواند قصد امتثال بکند. یک نحو این است که می‌گوید من قصد امتثال می‌کنم بر فرضی که این جزء زیاده داخل در واجب باشد یعنی روی تقدیر دخالتش در واجب قصد امتثال می‌کند یعنی می‌گویم من نماز می‌خوانم قصد امتثال می‌کنم علی تقدیر این که سوره دوم که اضافه است در واجب واقعاً دخالت داشته باشد. این یک فرض.

روی این فرض مرحوم آخوند می‌فرماید ما مرددیم یا می‌گوییم مطلقاً این عملش باطل است یا می‌گوییم اگر در واقع این جزء دوم دخالت نداشته باشد این حتماً باطل است این یک. نوع دوم قصد امتثال می‌گویم من قصد امتثال می‌کنم علی کل حال، یعنی فی الواقع این زیاده در واجب دخالت داشته باشد چه دخالت نداشته باشد اینجا می‌فرمایند عمل صحیح است.

«نعم، لو كان عبادتاً»، یعنی عمل عبادی باشد، «و أتی»، به این عمل کذلک، یعنی با این جزء زیادی بیاورد. «علي نحو لو لم يكن لزائد دخلٌ فيه»، و أتی به این کذلک، یعنی بنحو عبادت بیاورد یعنی به قصد امتثال به نحوی که اگر برای آن زائد دخلی در عمل نباشد، «لما يدعوا إليه وجوبه»، یعنی قصد امتثال نمی‌کند.

«لما يدعوا» یعنی نمی‌خواند به سوی آن فعل، وجوب. می‌گوید من اگر بخواهم قصد امتثال بکنم، روی فرضی قصد امتثال می‌کنم که این جزء اضافه واقعاً دخالت در واجب داشته باشد. خب اینجا می‌فرماید «لکان باطلاً مطلقاً»، یا مطلقاً واجب است مطلقاً در مقابل تفصیلی است که الان می‌گوییم.

یا «في سورة عدم دخله فيه»، اگر در واقع دخالت نداشته باشد باطل است اگر در واقع هم فرض کنید شارع در واقع هم دو تا سوره را در واجب دخیل می‌داند، اینجا دیگر باطل نیست. «لعدم تصوّر الامتثال في هذه السورة»، حالا اینجا نسخه‌ها سه جور آمده، یک جور این است که دارد لعدم تصور الامتثال. وجوب واجب دیگر. وجوب فعل. «لما يدعوا إليه وجوبه»، دعوت نمی‌کند به سوی این فعل وجوب آن فعل. یعنی وجوب او را نمی‌خواند که این فعل را انجام بدهد. «لعدم تصور امتثال في هذه السورة»، این یک نسخه. «لعدم قصور الامتثال في هذه السورة»، این دوتا، «لعدم قصد الامتثال في هذه السورة»، قصد قصور، تصور. از همه اینها صحیح تر کلمه قصد است.

می‌گوییم در این صورت که در واقع دخالت نداشته پس امتثال واقع نشده. چون این گفته به شرطی امتثال می‌کنم که در واقع این جزء دخالت داشته باشد. «مع استقلال العقل بلزوم الاعادة مع اشتباه الحال»، آنوقت ببینید آنجائی که مسئله مشتبه است آنجائی که مسئله مشتبه است یعنی ما نمی‌دانیم که آیا این جزء در واقع دخلی دارد یا ندارد عقل حکم می‌کند به اعاده لقاعده الاشتغال. «وأمّا لو أتی به»، اما اگر فعل را من بیاورم، «علي نحو يدعوه إليه»، می‌خواند شخص را به سوی آن فعل «علي أيّ حال» می‌گوید من قصد امتثال می‌کنم چه این جزء زائد دخالت در واجب داشته باشد چه دخالت نداشته باشد کان صحیحاً. این عمل عمل صحیحی است «ولو كان مشرعاً»، ولو در اینکه زائد را آورده مشرّع «مع عدم علمه بدخله»، در صورتی که علم به دخل زائد نداشته باشد.

وقتی نمی‌داند که شارع نمی‌داند این را دخیل می‌داند اگر بیاورد می‌شود مشرّع. منتهی آخوند می‌فرماید اینجا که ما می‌گوییم این

عمل، عمل صحیحی است از باب باین نیست که اصل عمل تشریعی است از باب اینکه انطباق تشریعی است. یعنی آن واجب واقعی و مأمور به واقعی را تطبیق داده بر معطی به، بر فعلی که آورده با اضافه. این تطبیقش در آن تشریع است. «فانّ تشریعه فی تطبیق المعطی به مع المأمور به»، یعنی می‌گوید که من می‌خواهم مأمور به را بیاورم اما مأمور به را می‌آورم تطبق می‌کنم بر این فعلی که این زائد را دارد. «وهو»، یعنی این تشریع در تطبیق، «لا ینافی قصده الامتثال»، با قصد امتثال منافات ندارد و با قصد تقرب به آن فعل، «علی کلّ حال».

بعد می‌فرماید «ثمّ انه ربما»، بعضی‌ها برای صحت تمسک به استصحاب کردند گفتند قبل از اینکه این سوره دوم را بیاورد آن اجزاء قبلی را که آورده صحیح بوده. حالا که این جزء زائد را می‌آورد شک می‌کنیم اجزاء صحت خودشان را از دست می‌دهند استصحاب می‌کنیم صحت را. «تمسک لصحّت ما عطا به مع الزیاده باستصحاب صحّة»، آخوند می‌فرماید حرف باطلی است. لا یخلوا من کلام و نقض و ابرام خارج امّا هو المهم فی المقام»، و می‌فرماید «یعطی»، تحقیقش در بحث استصحاب که آخوند هم «لا یعطی» آنجا چنین بحثی نکرده، این بحث را شیخ مفصل در رسائل آورده در تنبیه هشتم از تنبیهات استصحاب، این استصحاب را مطرح کرده و جواب داده است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين